

هو العليم

اسم جنس و علم جنس در اطلاق (1)

تعاريف

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقيد - جلسه صدوسی ام

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم آخوند در کفایه یکی از موارد اطلاعات را اسم جنس بیان می‌کنند.^۱ اسم جنس آن اسمی است که دلالت دارد بر ماهیتی، که آن ماهیت، ماهیت لابشرط است، لابشرط از قید، هر قیدی از قیود ثلاثه؛ قید بشیء، قید بعدم شیء و قید بعدم لحاظ قید بشیء و عدم بشیء، یعنی لحاظ بشیء و عدم بشیء در آن ماهیت وجود نداشته باشد، که اسم آن را ماهیت لابشرط قسمی می‌گذاریم.

تعاریف اسم جنس

تعریف اول و نقد آن

تعریفی که برای اسم جنس می‌آورند با تعبیرهای متفاوتی است، بعضی‌ها تعبیر می‌آورند اسم جنس را بر آن مفهوم و معنایی که به عنوان فرد منتشر و شایع در میان مصادیق ماهیت وجود دارد. خب روی این حساب این تعریف با نکره فرقی نمی‌کند، درحالتی که اسم جنس غیر از نکره است. در اطلاق نکره لحاظ، لحاظ فرد خارج است در **أكرم رجلاً**؛ یا در **إيتني برجل**، رجل اسم جنس نیست؛ بلکه رجل در اینجا به عنوان فرد خارج لحاظ شده است، که آن فرد خارج به عنوان فرد لا علی البدل، منتشر در میان همه مصادیق رجولیت در نظر گرفته شده است و آنچه که ما از اسم جنس می‌فهمیم غیر از این است.

تعریف دوم و نقد آن

تعریف دیگری برای اسم جنس است و آن تعریف عبارت است از مفهومی که لحاظ شیوع و لحاظ ارسال به عنوان قید موضوع در آن شده باشد. یعنی اسمی که دلالت می‌کند بر یک معنای عام و شامل همه مصادیق و جمیع مصادیق آن مفهوم عام.

این تعریف هم خالی از اشکال نیست، به جهت اینکه لحاظ شیوع و ارسال نسبت به همه مصادیق، لحاظ عام مجموعی است و این قابل صدق بر یک فرد نیست و اگر شخصی بخواهد این اسم جنس را حمل بر افراد خارجی کند لازم‌ه‌اش تجرید این معنا، از جزء موضوع^۲ است. جزء موضوع^۳ شیوع و ارسال نسبت به همه مصادیق است، و تجرید از شیوع که مصحح حمل بر فرد خارجی باشد لغو است و خلاف متبادر عرفی است، این هم معنای دوم.

^۱ کفایة الأصول، ص ۲۴۳.

تعریف سوم، تعریف مرحوم آخوند

و اما معنای سوم و ثالثی که مرحوم آخوند و بسیاری از محققین این معنا را اختیار می‌کنند، عبارت از این است که اسم جنس دلالت می‌کند بر یک مفهومی که آن مفهوم، ماهیت مبهمهٔ مهمله است. ماهیت مبهمهٔ مهمله یعنی هیچ قیدی به عنوان فرد خارجی یا به عنوان وجود ذهنی و تعین ذهنی در این اسم جنس لحاظ نشده است. اسم این را ما می‌گذاریم لا بشرط مقسمی. اسم جنس دلالت می‌کند بر یک مفهوم مبهم و مهمل. مثلاً انسان لفظی است که دلالت می‌کند بر حقیقتی که آن حقیقت، متشکل است از حیوانیت و ناطقیت، مرکبٌ من الحيوانية و الناطقية، این را می‌گویند انسان.^۱

البته این مطلب را در نظر داشته باشید بحث مربوط به جنس یا جنس معرف به «ال» یا «ال» استغراق که یکی از مباحث بسیار دقیق ادبی است ان شاء الله بعداً می‌آید. و اینکه آیا «ال» فقط «ال» عهد است، و آیا «ال»، «ال» استغراق و جنسیت نیست و اینکه بعضی‌ها منحصر کرده‌اند «ال» را در «ال» عهد و تعریف، بعداً بحث آن خواهد آمد.

انواع لحاظ نسبت به اسم جنس

آنچه که امروز می‌خواهیم عرض کنیم فرق بین اسم جنس و علم جنس و لحاظی است که انسان نسبت به اسم جنس و موارد مختلفهٔ آن دارد. یک وقت ماهیت در جنس، به شرط شیوع و ارسال لحاظ می‌شود، فرض کنید که وقتی که می‌گوییم انسان، منظور ما از انسان جمیع افراد انسان است که در زماننا هذا وجود دارد؛ یعنی خطاب به همهٔ افراد انسان است. مثلاً می‌گوییم: انسان مورد تکلیف است. الآن جمیع افراد انسان در اینجا لحاظ شده است، این انسان دیگر بر **زید انسان** حمل نمی‌شود. در اینجا مجموع افراد انسان مورد لحاظ این ماهیت است. یعنی ماهیتی است که الآن لحاظ مجموع افراد در آن مورد نظر قرار گرفته است.

یک وقت ما ماهیتی را در نظر می‌گیریم بشرط عدم لحاظ هیچ شیئی، که عبارت است از همان لا بشرط قسمی. یعنی تصور انسان، به شرط عدم لحاظ شیئی است، عدم لحاظ یک شیء خارجی و یک فرد خارجی است. مثل اینکه می‌گوییم: مقام انسان اعلای از مقام ملائکه است. اینکه می‌گوییم: مقام انسان اعلای از مقام ملائکه است؛ در اینجا فرد خارج انسان مورد نظر ما نیست؛ جنس انسان و طبیعت انسان مورد نظر است؛ طبیعت انسان بدون توجه به فرد خارج، بدون توجه به یک فرد خاص. در اینجا وجودش، وجود فی الذهن است و وعائش، وعاء فی الذهن است و حمل بر افراد خارج نمی‌شوند.

تلمیذ: حمل بر افراد خارج نمی‌شوند؟

^۱ همان.

استاد: نه، در اینجا حمل بر افراد خارج نمی‌شود؛ چون در اینجا لحاظ، مقید شده است به عدم لحاظ خارج و ذهن، بدون هیچ قیدی.

تلمیذ: در این تعاریف مسامحه است و **إِلَّا اَعْلَى** بودن، خودش دلالت بر این می‌کند که وجود خارجی لحاظ شده است؟

استاد: وجود خارج است، نه وجود یک فرد یا یک فرد علی‌البدل یا غیر علی‌البدل، ما در نفس طبیعت انسان می‌خواهیم صحبت کنیم.

تلمیذ: طبیعت که در خارج هست؟

استاد: بله، نفس طبیعت انسان؛ مثل اینکه شما می‌گویید: **الإِجَاصُ خَيْرٌ مِنَ التَّفَاحِ** و له فوائدٌ كثيرةٌ، **أَكْثَرُ مِنَ التَّفَاحِ**، در اینجا فرد خارجی **إِجَاصٌ** مورد لحاظ قرار نگرفته است، طبیعت **إِجَاصٌ** مورد لحاظ قرار گرفته است، طبیعت **إِجَاصٌ** و گلابی، بهتر از آن طبیعت سیب است. البته اگر این طبیعت بخواهد در خارج تحقق پیدا کند باید در افراد تحقق پیدا کند. ویتامین ذهنی که ما نداریم، منافع ذهنی که ما نداریم؛ منافع، ویتامین، تمام خصوصیات به لحاظ فرد خارج است، ولی در اینجا حکم روی خارج نرفته است. فرض کنید که الآن در خارج هم وجود نداشته باشد مثلاً فصل زمستان است و در فصل زمستان اصلاً فرض کنید که **إِجَاصی** وجود ندارد، باز حکم ما در اینجا به جای خودش باقی است. یعنی لو فرض در اینکه اگر فردی باشد، این فرد بهتر از اوست. این همان قضیه حقیقه است که در اینجا داریم عرض می‌کنیم. مسئله سوم، در اینجا ماهیت لابشرط لحاظ است، یعنی ماهیت غیر مقیده، [یعنی لحاظ قیدی در آن نشده نه اینکه از قیود تجرید بشود]. این ماهیت لابشرط لحاظ حتی از قید لابشرط، همان ماهیتی است که قابل صدق بر افراد خارج است. یعنی در این ماهیت که می‌گوییم: **زید انسانٌ**، در این **زید انسانٌ** فقط حقیقت انسان و طبیعت انسان مورد نظر است. یعنی این زید، همین است، یعنی طبیعت انسان. **زید انسانٌ** یعنی این حقیقت و این جنس در وجود زید هست، آن وقت در اینجا کاری نداریم به اینکه انسان اشرف است یا اشرف نیست، **اعلیٰ** است یا **اعلیٰ** نیست؛ به این کار نداریم، و فقط به تحقق خارجی این انسان کار داریم که در ضمن زید است. آن وقت این می‌شود آن معنای لابشرط مقسمی، که در لابشرط مقسمی لحاظ آن مفهوم و حفظ آن مفهوم در همه موارد اقسام می‌شود؛ این، آن معنای لابشرط مقسمی است.

بنابراین در اسم جنس ما لابشرط مقسمی را مورد لحاظ قرار می‌دهیم. اسم جنس عبارت است از یک حقیقت و یک مفهومی که لحاظ قیدی در آن نشده است. یعنی نه اینکه از قیود تجرید بشود، نفس المفهوم در اینجا مورد نظر است. خدمتان **الصلاة لا یترک بحالٍ** را مثال زد؛ در اینجا معنا چیست؟ معنایش اسم جنس است. یا اینکه من باب مثال می‌گوییم: **و فی الغنم السائمة زکاةٌ**، در اینجا معنا، معنای لابشرط مقسمی است.

در لا بشرط مقسمی فقط نفس جنس و نفس ماهیت مورد نظر متکلم قرار می گیرد، بدون توجه به آن احکامی که روی خصوص آن ماهیت بما هی می شود و بدون توجه روی آن احکامی که به لحاظ افراد خارجی ماهیت لحاظ می شود.

اگر روی خصوص ماهیت لحاظ بشود این می شود وجود ذهنی برای ماهیت. مثل اینکه می گوئیم: **الانسان أشرف من الملائكة؛** در اینجا حکم رفته است روی انسان به لحاظ خصوص ماهیت، ما کاری به افراد خارجی نداریم ماهیت انسان **ولو فرض عدمها فی الخارج و فی التعینات**، ماهیت انسان من حیث هی هی، **هذه الماهية أشرف من ماهية الملائكة.** من باب مثال ماهیه الاجاص من حیث هی أشرف من ماهیه التفاح؛ این حکم رفته است روی خود ماهیت من حیث هی.

یک حکم می رود روی ماهیت من حیث افراد خارجی، مثلاً **الانسان الابيض يكون في نواحي شرق الاوسط**، این **الانسان الابيض في هذه النواحي** است یا مثلاً **في شرق الاوسط** است، در خاور میانه است. مثلاً **الانسان الاسود يكون في إفريقيا، الانسان الاحمر يكون في جزاير كذا، الانسان الاصفر يكون في الصين و اليابان.** تمام اینها در اینجا روی افراد خارجی لحاظ شده است، یعنی ماهیت به لحاظ فرد خارجی است.

بناءً على هذا اسم جنس آن اسمی است که دلالت می کند بر یک مفهوم و یک معنایی که مبهم و مهمل است. یعنی افراد و اصناف برای این ماهیت لحاظ نشده است و فرد خارج برای این ماهیت، قید نیامده است، نفس الماهية؛ مثل همه اجناسی که ما می گوئیم رجل، انسان، تفاح، اسد، ذئب، شجر، حجر، تمام اینها اسماء اجناس هستند، و همین طور اعراض بر اینها هم اسماء اجناس هستند مانند کمیت، کیفیت، تعین، مکان؛ اینها همه اعراض بر جواهر هستند، اینها هم اسماء اجناس هستند. عرضیات هم همه بر اینها حمل می شوند؛ فوقیت، تحتیت، اینها همه عرضیاتی هستند که خارج از محمولند و بر این محمول در اینجا حمل می شوند. - این اصطلاح اصولیین در اینجا اصطلاحی است که خلاف اصطلاح اهل منطق و فلسفه است - تمام اینها اسامی اجناس هستند برای این جنس. پس اسم جنس عبارت است از همین معنایی که خودمان تکلم می کنیم و در محاورات خودمان آن معنا را بیان می کنیم.

تعریف علم جنس و اشکال بر آن

در اینجا آمده اند مطلبی را اضافه کرده اند و آن علم جنس است. - **كذا أسامة علماً للأسد**^۱ نخوانده اید؟! - در اینجا گفتند که این علم جنس دیگر چیست؟! خب ما وقتی ماهیتی را می خواهیم لحاظ کنیم گاهی از اوقات ممکن است آن ماهیت را در ذهن متعین بدانیم و به عنوان یک صنفی از آن ماهیت یا به عنوان یک نوعی، آن

^۱ شرح الکافیة الشافیه، ج ۲، ص ۴۴۸: «كذا أسامة اسم جنس للأسد.»

را در نظر بگیریم و این وجودش فقط در ذهن است. در اینجا اهل ادب از آن تعبیر می‌آورند به عنوان ماهیة متعینة فی الذهن، اسم این ماهیت را علم جنس می‌گذارند.

فرض کنید که یک وقت ماهیت، ماهیت مبهمه است مانند اسد؛ اسد یعنی کل حیوان مفترس له هذه الخصوصیات مثل ذنب الطویل، لونه أصفر - البته أبيض هم داریم یا غیر ذلک - این ماهیت می‌شود ماهیت اسد. یک وقت آن ماهیت را ما ماهیت متعینة در ذهن قرار می‌دهیم من باب مثال یک نوعی از اسد را، ماهیت متعینة در ذهن می‌دانیم. خب در اینجا اهل لغت اسم آن را علم جنس می‌گذارند، پس علم جنس عبارت است از هر ماهیتی که در ذهن وعاء دارد و جای آن در ذهن است.

خب این ماهیتی که وعاءش، وعاء ذهن است، حمل بر خارج نمی‌شود؛ درحالی‌که شما اسامه را بر خارج حمل می‌کنید و می‌گویید: هذه أسامة؛ به جای اینکه بگویید: هذه أسد، می‌گویید: هذه أسامة. پس حمل این اسامه بر خارج نیاز به تجرید دارد. یعنی ذهن این ماهیت متعینة که در ذهن متعین است را از آن تعینش تجرید کند و بر افراد خارج حمل کند؛ درحالی‌که لایقول به أحد.

ماهیتی که در ذهن است و متعین است؛ ما در اینجا معنای تعین را نفهمیدیم! دائماً ماهیت متعینة را تکرار می‌کنند؛ متعینة، یعنی چه؟! اگر ماهیت متعینة عبارت است از صنف خاص، خب همین اسم جنس است. این اسم جنسی است که دارای صنف خاص است، درحالی‌که اسد این طور نیست. مثل اینکه بگوییم: أسدٌ أصفر صنف خاصی از اسد، أسدٌ أبيض صنف خاصی از اسد. اینکه یک مفهومی را ما در ذهن بیاوریم و متعین کنیم و اینکه ماهیت متعین بشود را ما نفهمیدیم یعنی چه؟ اگر منظور یک صنف خاص است که این همان اسم جنس می‌شود و اگر منظور یک افراد خاصی است که این دیگر ماهیت متعینة نیست، این یک فرد خاص است. فرض کنید که اسم اسد این منطقه را شما اسامه بگذارید، اسم اسد منطقه عراق را اسد بگذارید، اسم اسد منطقه افریقا را ضرغام بگذارید، اسم اسد منطقه استرالیا را غضنفر بگذارید، این که علم جنس نیست. اینها اسامی اجناس هستند که با لحاظ احوال مختلفه در این ماهیت، اسم خاصی وضع می‌شود. اگر در حال حمله باشد اسمش را فرض کنید که غضنفر بگذارید، اگر در حال خوابیده باشد ضرغام بگذارید، اگر صرف ماهیت باشد اسد بگذارید. این که دلیل نمی‌شود. پس این چیزی که می‌گویند ماهیت متعینة، این ماهیت متعینة معنایش این نیست که یک ماهیت متعینة‌ای اسمش را اسد بگذاریم؛ ماهیت یا اسد است یا ذنب است، یا هِرّه است یا کلب است یا فرس و حصان^۱ است. اینکه یک ماهیت متعینة می‌گویند، این معنا ندارد.

^۱ مصباح المنیر، ص ۱۳۹:

«حصان بالكسر الفرس العنق»

نظر مرحوم آخوند درباره علم جنس و نقد آن

بعضی‌ها مثل مرحوم آخوند به همین جهت اصلاً علم جنس را انکار کرده‌اند، گفته‌اند که ما اصلاً علم جنس نداریم، علم جنس یک چیز بی‌خود است، علم جنس یک مسئله لغو است که اسم گذاشته‌اند. اسامه مانند اسد، اسم جنس است و هیچ فرق نمی‌کند و اینکه اهل عربیت حکم و معامله علم جنس را با آن کرده‌اند بی‌خود است؛ این مثل اسد می‌ماند و هیچ فرقی نمی‌کند. چطور اینکه فرض کنید که ما «ال» تعریف لفظی داریم، «ال» تعریف لفظی آن «ال» است که افاده تعریف نمی‌کند، این صرفاً برای لفظ است و «ال» زینت است و امثال ذلک و مانند او که برای مشتقات می‌آورند، این «ال»، تعریف نمی‌کند. اما اهل عربیت با اینها معامله معرفه را کرده‌اند، یعنی همان‌طوری که برای معرفه صفت محلائی به «ال» می‌آورند همین‌طور برای این اعلام اجناس صفاتی که می‌آورند، معامله‌ای که با آنها می‌کنند از باب غیر منصرف و امثال ذلک، معامله معرفه می‌کنند، که مرحوم آقای خوئی و بزرگان هم بر این مبنا هستند.^۱

چطور فرض کنید که اسامی که برای مؤنث مجازی می‌آورند، فقط برای این است که معامله مؤنث مجازی با آنها بکنند، اما در واقع اینها مؤنث نیستند؛ مثل رقبه که رقبه، نه مؤنث است و نه مذکر؛ یک لفظی را می‌آورند مثل جیب، خب این دلالت بر مذکر می‌کند، اما یک لفظی را می‌آورند مثل رقبه این دلالت بر تأنیث می‌کند. یا مانند اعضاء انسان، ید مؤنث است، رجل مؤنث است، عین مؤنث است، اما انف مؤنث نیست، اذن مؤنث است، اما رأس مؤنث نیست. خب این مؤنث، یک مؤنث مجازی است مؤنث حقیقی نیست و معامله‌ای که با اینها می‌شود معامله مؤنث می‌شود، این هم همین‌طور است، اسامه صرفاً یک لفظی است که ظاهراً اطلاق علم بر او شده است، اما علم به عنوان شیئی که دارای معرفت است؟! نه خیر، اصلاً اسامه هیچ فرقی نمی‌کند با بقیه اسماء نکرat و معامله معرفه فقط معامله ظاهر است اما در واقع این اسامه معرفه نیست.^۲

مطلبی که در اینجا به نظر می‌رسد و روشن است، این است که نمی‌شود این اطلاقات این‌طور باشد که اهل عربیت یا واضع، بدون درنظر گرفتن یک مسئله‌ای، بدون درنظر گرفتن چیزی، یک اطلاق علم کند. یک وقت مثلاً «ال» می‌آورند و «ال» زینت است؛ خب این «ال» زینت را می‌گویند که برای این است که به جای «ضارب»، «الضارب» بگوییم قشنگ‌تر است، زیباتر است، جمیل‌تر است، به جای ضارب، الضارب بگویید. مشتقات را با «ال» می‌آوریم؛ «ال» زینت معنایش این است دیگر؛ این «ال» دلالت تعریفی ندارد و فقط برای قشنگ بودن است. گاهی اوقات در شعر مثلاً «ال» بیاورند شعرشان قشنگ‌تر می‌شود، یا فرض کنید که در

^۱ محاضرات فی أصول الفقه، خوئی، ج ۴، ص ۵۱۹

^۲ کفایة الأصول، ص ۲۴۴.

اسامی که می‌خواهند بگذارند یا خطابات می‌خواهند بکنند این با «ال» قشنگ‌تر می‌شود، به آن می‌گویند «ال» زینت. خب الضارب یک قدری قشنگ‌تر است.

در اینجا می‌گویند این «ال»، «ال» زینت است و «ال» زینت هیچ فایده‌ای ندارد إلا کسب معرفت ظاهری و مجازی، اما معرفت حقیقی برای این لفظ نمی‌آورد. مانند فرض کنید که اضافه نکره به معرفه که کسب تعریف نمی‌کند و در اینجا می‌گویند کسب تخصیص می‌کند؛ مانند **غلام زید فی مقابل غلام امرأة**؛ خب این در اینجا درست است. اما اینکه من باب مثال علم قرار بدهند، آخر علم قرار دادن که گتره نمی‌شود، لغو که نیست، فرض کنید که یک لفظی را، یک ماهیتی را علم قرار بدهند برای یک جنسی، علم یعنی تشخص، علم یعنی عرفان، علم یعنی معرفت، علم قرار دادن یعنی با لفظ، دلالت بر یک ماهیت مشخص کردن، بنابراین باید یک نکته‌ای در اینجا باشد.

آنچه که به نظر حقیر می‌رسد این است که اسامه وضع شده است برای یک طیف خاصی از اسد، نه برای هر اسدی. فرض کنید که اگر اسد یک منطقه‌ای باشد اسم آن را می‌گذارند اسامه، که وقتی که می‌گویند اسامه، اُسود یک منطقه خاص مورد نظر باشد، بعد این لفظ وقتی که رائج و دارج می‌شود بعضی‌ها خیال می‌کنند که در محاوره این اسامه برای کل اسد وضع شده است؛ این لفظ گسترش پیدا می‌کند و انتشار پیدا می‌کند بالنسبه به بقیه ممالک، آنها خیال می‌کنند یکی از الفاظ اسد، اسامه است. وقتی که نگاه می‌کنند می‌بینند با اسامه معامله معرفه شده است می‌گویند پس این اسامه علم جنس است، و ما یک علم جنس هم داریم در قبال اسم جنس؛ در حالی که این طور نیست، اسامه وضع شده و علم شده است برای یک طیف خاصی از این ماهیت و این اشکال ندارد. فرض کنید که علم بگذارند برای افرادی که در فلان ده هستند اسم فلان چیز را، به نحوی که به هر کسی که اطلاق این اسم را بکند خصوص آن افراد در نظر بیاید، این یک مسئله.

و اما تشبیه این قضیه به تشبیه مؤنث مجازی و مذکر مجازی، این تشبیه هم تشبیه مع الفارق است؛ به جهت اینکه واضع در لغت وقتی که - این هم یکی از نکات ادبی است - اسم را وضع می‌کند برای فرض کنید که اعضاء و مؤنث می‌آورد و مذکر می‌آورد، بی جهت این کار را که نمی‌کند، یک جهتی در نظرش است. اینکه به شمس فرض کنید که مؤنث اطلاق کرده یک جهتی در این شمس بوده است که شمس را مؤنث و قمر را مذکر آورده است یعنی واضع در اینجا یک نظری داشته است، گتره که این کار را انجام نمی‌دهد.

به نظر بنده این طور می‌رسد که اینکه آمده است به اعضاء فرد جسم و بدن اطلاق مذکر کرده است و به اعضاء زوج اطلاق مؤنث؛ از این باب است که چاره‌ای ندارد و لابد است **من الإطلاق ألفاظ مذکراً و مؤنثاً** بر این اعضاء؛ بالاخره یا باید اسم مذکر بر ید حمل بشود یا مؤنث. یا ضمیر مذکر به ید باید ارجاع داده بشود یا ضمیر مؤنث. بناءً علی هذا گفته است که از باب اینکه مذکر بر مؤنث علو دارد و رفعت دارد در متعارفات

اجتماعی و در مسائل اجتماعی و در قوا و در خصوصیات و ... و یک رفعت و علوی برای مذکر قائل هستند، آن اجزایی که فردند، چون فردند علو دارند بالنسبه به اجزاء بدن که اینها زوج هستند. وقتی که دوتا ید است، یدان ما داریم، این مقامش کمتر است نسبت به رأس که رأس واحد است، یا نسبت به قلب که واحد است. اما در باب ریه و در آنجا که قائل به مؤنث است دیگر دوتا است، در باب کلیه قائل به مؤنث است می گوید دوتا است. اما فرض کنید که در انف قائل به مذکر است، در فم قائل به مذکر است، در لسان قائل به مذکر است. و این بر این نکته ظریف در اینجا دلالت می کند که آنها حتی شرافت را و علو مرتبه را در اطلاق اسامی تذکیریّه و تأنیثیه بر اعضاء انسان هم مدنظر قرار داده اند. این قضیه از این باب است، نه از باب اینکه گتره و بی خود و بی جهت و دلخواهی اعضای انسان را به مذکر و مؤنث تقسیم کرده باشند.

بنابراین آنچه که از این بحث استفاده می شود این است که اسم جنس دلالت می کند بر یک ماهیت مبهمه و مهمله، بدون لحاظ وجود ذهنی و بدون لحاظ وجود خارجی، این اسم جنس است و هیچ فرقی با علم جنس ندارد...

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد